

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- ۱ خوف و ترس
- ۱ مقدمه:
- ۴ ترس از نگاه لغوی:
- ۵ ترس از لحاظ فلسفی:
- ۶ ترس در علم اخلاق:
- ۷ تفاوت جبن و خوف در علم اخلاق:

خوف و ترس

مقدمه:

از نگاه لغوی، تعابیر و تعاریفی از «ترس» به عمل آمده است گاهی گفته شده است «تَوْقَعُ مَكْرُوهٍ» این که یک کسی در انتظار یک امر ناخوشایندی باشد، این را ترس گفتند، گاهی گفته شده است «تَعَلَّمَ لِتَوْقَعِ أَمْرٍ مَكْرُوهٍ» این‌ها تعابیری است که در لغت در باب ترس آمده است.

ترس در چند علم و دانش مورد بحث قرار گرفته است آنچه که در لغت آمده است نکات خیلی مهمی نیست که آدم بتواند بحث لغوی خیلی مبسوطی راجع به آن بکند و بیشتر باید بگوییم که ترس یک پدیده روان شناختی معلوم برای افراد است در علوم و دانش‌ها با یک نگاه دقیق‌تر مورد توجه قرار گرفته است و تعریف و جایگاه آن و آثار آن در این دانش‌ها برشمرده شده است.

یکی از علمی که به جدّ به بحثِ مقوله‌ی ترس پرداخته است علم اخلاق است از یک زاویه و نگاه.

علم دیگری که به این مقوله پرداخته است فلسفه است البته بیشتر با یک نگاه کلی و کلان در دو جا :

- یکی در مقولات عشر که فلسفه بحث می‌کند در همان مراحل عشر در نهایت یا اسفار اینها به اجمال یک نیم نگاهی به مقوله‌ی ترس دارند.

- گاهی هم در بحث علم النفس کسانی به بحث خوف و رجاء و صفاتی از این قبیل و از جمله خوف پرداخته‌اند.

علم سومی هم که به مسأله ترس در علوم سنتی و پیشین و سابقه دار ما پرداخته است، عرفان است که مقام الخائفین دارد و مقام خوف و مقامات دیگری که به نحوی به خوف برمی‌گردد و به عرفان برمی‌گردد آنجا هم با یک زاویه و نگاه دیگری علاوه بر آنچه که در لغت به عنوان یک بحث لغت شناسی در باب خوف است ما در این علوم شاهد این هستیم که مباحثی راجع به خوف آمده است، البته در لغت، در کتاب فروغ اللغة راجع به خوف راجع به واژه های مترادف و متناظر و مشابه هم مباحثی در فروغ اللغة داریم که البته جدیداً به آنها مراجعه کردیم، بنابراین در فروغ اللغة و دقت‌های لغت شناسی به لحاظ رابطه ترس با یک سلسله واژه‌های دیگر که مرادف است یا مفاهیمی که متناظر و مشابه است آن هم چیزهایی در فروغ اللغة است گرچه در حال حاضر مراجعه جدیدی نداریم.

در تعریف خیلی امر وسیع و عمیقی نمی‌بینیم ولی در تفارقات لغوی کم و بیش ما شاهد مباحثی در فروغ اللغة هستیم طبق آنچه که به ذهن می‌آید.

در این چهار بخش یعنی:

- لغت

- فلسفه

- عرفان

- اخلاق

نسبتاً این بحث مطرح است و راجع به آن سخن گفته شده است و مطالبی در تعریف یا آثار یا خواص و جایگاه خوف بیان شده است که ذکر می‌کنیم.

به طور جانبی و فرعی هم گاهی در علوم دیگر هم مطرح می‌شود مثلاً در خود فقه گاهی در باب نماز، یا روزه، حج در ابواب عبادات و احیاناً در غیر عبادات و در معاملات مواردی هم داریم که مقوله‌ی ترس یک موضوعیتی یا قیدیته در عبادات یا معاملات پیدا می‌کند به عنوان موضوع، متعلق، قید، شرط، ابوابی از عبادات یا معاملات ترس هم مطرح می‌شود یا حتی مثلاً در دیات قاعدتا می‌تواند مطرح بشود در جنایتی که بر کسی

وارد می‌شود این هم به صورت مستقیم راجع به ترس بحث نمی‌کند. در چهار علم قبلی راجع به مفهوم ترس از زوایای مختلف بحث شده است اما در مثل فقه و احیانا حقوق مباحثی مطرح می‌شود که به صورت جانبی است و این مسأله به عنوان موضوع، متعلق، تأثیرگذار در حکم، ما شاهد ورود این مقوله هستیم. در علمی مثل جامعه‌شناسی و سیاست و ... باز مقوله‌ی ترس کم و بیش مطرح می‌شود و به خصوص آن جاهایی که ترس به صورت یک امر جمعی دربیاید جای این دارد که بحث بشود و کم و بیش هم بحث شده است.

بنابراین به طور مستقیم در چهار علم مذکور بحث می‌شود و به طور غیر مستقیم در چند علم دیگر بحث می‌شود.

اما پنجمین دانشی که به طور مستقیم به این امر می‌پردازد در دوره‌ی جدید، آن چهار مورد از قدیم بوده است روان‌شناسی و تعلیم و تربیت در مواضع مختلف به این مقوله می‌پردازد.

این یک دورنمایی از مبحث خوف و ترس به عنوان یکی از پدیده‌های روان‌شناختی خیلی شایع و ساری و هم‌زاد با هویت بشر و روح و جان آدمی است و جایگاه آن در این علوم و دانش‌ها است پس به طریق مستقیم ما عمدتاً می‌توانیم بگوییم این‌هاست: لغت و فروق اللغة و تحلیل‌های لغوی، فلسفه، اخلاق، عرفان، روان‌شناسی، تعلیم و تربیت، و به نحوی هم در جامعه‌شناسی و سیاست، فقه، حقوق و کم و بیش در این علوم هم مطرح می‌شود و یا در مدیریت و اقتصاد هم به نحوی مطرح می‌شود.

هرچه قدر یک پدیده در دانش‌های متعدد و گوناگون مورد توجه قرار بگیرد نشان می‌دهد این پدیده یک پدیده‌ی اصیل و عمیق و دامنه دار است و عظمت و اهمیتش را نشان می‌دهد و خوف هم از این مقولات است، این پدیده نفسانی که آثاری در روان انسان دارد آثاری در جامعه دارد ابعادی می‌تواند اثر گذار باشد از زوایای مختلف و در دانش‌های مختلف مورد بحث قرار گرفته است.

ما در هر یک از اینها به طور اجمال و با توضیح کوتاه و در بعضی با توضیح مفصل، می‌خواهیم جایگاه این بحث را روشن‌تر کنیم.

اگر از این دانش‌ها و علوم هم بیرون برویم، به لحاظ منابع نقلی و دینی هم این مقوله از مقوله‌هایی است که در قرآن کاملاً مورد توجه است چه با نام بردن از واژه خوف یا مرادفات و متناظرات آن، در احادیث همین طور، در احادیث هم مثلاً ج ۷۰ بحار همان خوف و رجاء، در اول فصل بحث رجاء و در فصل بعد خوف است در باب الخوف و الرجاء احادیث زیادی در این مورد آمده است و البته منابع دینی ما که به این مسأله پرداخته‌اند

منحصر به این نیست که واژه خوف یا مشابهاً آن آمده است بسیاری از اخبار و احادیث با این مقوله مرتبط است بدون این که نامی از این کلمه و واژه خوف یا مرادفات آن آمده است و این نشان می‌دهد که بخش معظمی از مباحث دینی با این پدیده به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، با صراحت یا با کنایه و با شکل‌های گوناگون مرتبط است و به این مقوله پرداخته است و اهمیت و سعه بحث را نشان می‌دهد و اگر کسی در این اندازه فهرست را در ذهنش ردیف بکند می‌فهمد که اهمیت بحث بالاست علاوه بر این که انسان در درون خودش می‌یابد که خوف و ترس از هم‌زاده‌های بشر است و از امور چسبیده به ذات و هویت بشر است و قابل تفکیک از یک انسان دارای شعور نیست و لذا از لوازم ذاتی بشر هست البته از خاصه نیست، از عرض عام است چون در حیوانات هم هست.

حداقل در واقع شش، هفت رشته علمی مستقیم به مبحث خوف و ترس می‌پردازد با دیدگاه‌ها و زوایای مختلف و هفت هشت دانش هم به طور جانبی و فرعی به بحث خوف مرتبط می‌شود و با آن رابطه‌ای برقرار می‌کند و در منابع دینی هم کتاب و سنت در یک دایره وسیعی مرتبط با بحث خوف هست اگر ما مقابل آن که رجاء و امید و ثبات و طمأنینه و سکینه و امثال این‌ها را هم ببینیم باز دامنه‌ی بحث وسیع‌تر می‌شود.

ترس از نگاه لغوی:

در این زمینه دو تعریف برای ترس و خوف ذکر شد که یکی «توقع مکروه» که در مفردات و برخی لغات دیگر آمده است یا «نوعی تعلمی است که از توقع مکروه است» که در برخی از لغات دیگر دارد که شاید این معنای دوم مناسب‌تر باشد و در بحث‌های فلسفی روشن‌تر باشد.

از نظر لغوی این واژه در یک منظومه‌ای قرار می‌گیرد که به نحوی با این واژه مرتبط‌اند به عنوان مثال این‌هاست وقتی بخواهیم وارد آیات هم بشویم تا آنجایی که با تور مفهومی می‌خواهیم با آیات مرتبط بشویم این مفاهیم است خوف، رعب، جبن، رهبه، وحشت، وجل، حزن، هم، غم، اضطراب، ... این‌ها مفاهیمی است که یا مستقیم با ترس مترادف و یا خیلی نزدیک است یا از آثار و امور پیوسته به ترس است که بعداً به صورت منظم و منظومه مانند می‌کنیم ولی به هر حال مجموعه‌ای از واژه‌ها است که می‌شود در این فهرست هفت هشت مفهوم بتوان چیزهای دیگری هم اضافه کرد در نقطه‌ی مقابل هم رجاء و اطمینان و ثبات و سکینه و سکون و طمأنینه و ... قرار می‌گیرد این به لحاظ لغوی است و یک مقدار در روابط و تفاو‌های این‌ها دقیق‌تر می‌شویم.

ترس از لحاظ فلسفی:

از لحاظ فلسفی در همین حد که جایگاه این پدیده روان شناختی و مفهوم ناظر به آن در مبحث مقولات مطرح بشود در این حد در مباحث جوهر و عرض آمده است که در ج ۴ و ۵ اسفار می‌توان دید آنجایی که کیفیات نفسانیه آمده است.

در اینجا آنچه که فلسفه گفته است همین اندازه است که چون بیش از این کاری نداشته است وقتی فلسفه وارد اعراض نه گانه را می‌شمارد یکی از اعراض مهم که جنس است کیف است، کیف را به چهار قسم تقسیم می‌کنند که یک قسم از آن کیف نفسانی است.

بنابراین کیف، جنس بعید می‌شود، جنس الأجناس است چون مفهوم عرض که کیفی نیست مفهوم عرضی است مقولات عشر هم که می‌گویند به خاطر این است که مفهوم عرض، مفهوم جنسی نیست چون اگر عرض مفهوم جنسی بود دو مقوله داشتیم جوهر و عرض چون جنسی نداشتیم و خودش عرضی بود آن نه تا مفهوم عرضی، جنس می‌شود در چرایی و صحت و سقمش کاری نداریم و الآن فعلا گزارشی از آنچه که گفته شده است را بیان می‌کنیم.

یکی از اجناس عالیه که از مقولات عشر است کیف است، یک نوعی از آن کیف هم، کیف نفسانی است که خودش جنس بعدی می‌شود و در کیفیات نفسانیه یکی از مهم‌ترین انواعی که در ذیل این کیف قرار می‌گیرد لذت و ألم است که اینجا ألم را بحث می‌کنیم. ألم مفهوم سوم می‌شود و خوف در واقع نوعی ألم است منتهی جنس ان ألم است و فصلش هم بدین شکل است که در بعضی کتب فلسفی و اخلاقی با تأثر از این نکته این گونه بیان کردند خوف، تألم القلب واحتراقه، گاهی احتراق هم آمده است که مقصود تألم است تألم قلب است به سبب توقع مکروه فی المستقبل، «به سبب توقع مکروه» فصل است. این نگاهی است که فلسفه به خوف انداخته است و با این نگاه، که نگاه دقیقی جنسی و فصلی از مقوله خوف است و فیلسوف می‌گوید کیف^۲ نفسانی^۱ مولم^۳ للنفس به سبب توقع مکروه، این ألم، یک ألم خاصی است چون ألم ممکن است به خاطر عذابی که الآن دارد متحمل می‌شود این گونه نیست بلکه المی است که به خاطر توقع مکروه است این به سبب توقع مکروه، فصل یا در حقیقت یک مفهوم صنف ساز عرضی می‌شود ولی تعریف به این شکل است که علی القاعده آن را فصل یا به منزله فصل بگیریم چون خوف، مولم علی الاطلاق نیست، ألم آور علی الاطلاق نیست، بلکه

یک نوع آلم خاصی است اشاره به فصل و خاصیتش می‌کنیم با «سبب توقع مکروه» به سبب تصور و انتظار یک بدی و دشواری که در آینده رخ می‌دهد و مقابل آن آلمی است که ناشی از آلم و مکروه بالفعل است. بنابراین یک بار این آلم یک بار آلم ناشی از وقوع مکروه است ولی خوف، ناشی از توقع مکروه است که آن انتظاری که می‌کشد نسبت به مکروه، این موجب شده است که خوف اطلاق بشود والا نه آن مکروهی که محقق شده است و حرف دقیقی هم هست. نکته دیگر این است که مقابل آلم، لذت می‌شود مثل رجاء که در آن‌ها نوعی لذت است، رجاء در واقع لذت نفسانی است که آن هم کیف نفسانی است که آن به سبب توقع امر مطلوب است.

فلسفه هم در این مبحث تا این اندازه بحث کرده است و اصولاً فلسفه درمباحث عامه تا آنجا بحث می‌کند که موضوعات علوم را وجودش و یک تعریف کلانش را اثبات بکند بقیه را علوم خودشان بحث می‌کنند. جای دیگری که در فلسفه به مقوله خوف و رجاء پرداخته شده است علم النفس است و در اینجا هم به صورت پراکنده مبحث رجاء و ترس مورد توجه قرار گرفته است ولی به صورت مفصل پرداخته نشده است در حالی که با نگاه فلسفی جای بحث و بسط فلسفی در مقوله خوف و رجاء وجود دارد.

ترس در علم اخلاق :

در علم اخلاق به مقوله خوف و رجاء بیشتر پرداخته شده است. در جامع السعادات، احیاء العلوم، محجة البیضاء، کتب دیگر فارسی، کتب مرحوم علامه، و کتب قدیمی علماء یک بابی از این کتب، خوف و رجاء است منتهی در اخلاق طبعاً به عنوان فضیلت و ردیلت به حساب آمده است و نکاتی در باب خوف گفته شده است:

۱- یک نکته که در اخلاق در باب خوف گفته شده است این است که معمولاً تعریفی که در جامع السعادات و احیاء العلوم و یا محجة آمده است یک قید اضافی دارد. متن تعریفی که در احیاء آمده است و مرحوم فیض هم آوردند می‌فرمایند: «الخوف، تألم القلب و احتراقه به سبب توقع مکروه فی الاستقبال تا اینجا از فلسفه گرفته است مشکوک الوقوع». توقع مکروهی که در آینده است و مشکوک الوقوع است و محتمل است بشود و یا نشود، در رجاء هم آمده است «لذت قلبی است که به سبب توقع مطلوبی یا محبوبی است که مشکوک الوقوع است». در هر دو جا گفته شده است «فلو علم أو ظن حصوله» اگر بداند یا اطمینان یا ظنی داشته باشد که این مکروه یا مطلوب محقق می‌شود در اصطلاحات علم اخلاق، خوف یا رجاء گفته نمی‌شود و خوف و رجاء در موارد احتمالی و مشکوک است در حالی که در تعاریف اصطلاحی دیگر آن عام بود و دارد که «فلو علم أو

ظنّ حصوله یا علم او ظن حصوله سمی توقعه انتظار مکروه» واژه خاصی هم برایش ذکر نمی‌کنند و جای ترکیبی دارد، می‌فرمایند انتظار مکروه یا مطلوب می‌نامند آنی که قطعاً بناست اتفاق بیافتد انتظار مکروه یا محبوب گفته می‌شود.

احتمالاً به دلیل این که می‌خواهد روی فضیلت و رذیلت صحبت بکند و جایی است که امر احتمالی باشد می‌تواند بیشتر تأثیر گذاشت و کنترلش کرد احتمالاً بدین دلیل فرمودند هرچند دلیل خیلی تامی نیست برای این که در برابر یک مکروهی هم که قطعاً بناست اتفاق بیافتد فضیلت و رذیلت وجود دارد و محبوب هم اینگونه است و خیلی این قید یک وجه مشخصی را البته فحص خیلی تامی ندارم در حدی که همین جور در ذهنم از قبل است، به ذهنم می‌آید این‌ها جایی که امر محتمل است بیشتر جای ضبط نفس است و تأثیر گذاری از این جهت، چون می‌خواهند فضیلت و رذیلت را بشمارند بحث کردند ولی وجهشان تام نیست. به هر حال در کتب لغت یک قید اضافه‌ای دارد که در کتب لغت و فلسفی نبود یعنی از نظر لغت هم می‌گوید توقع مکروه، حتی فکر می‌کنم در مفردات تعمیم داده است توقع مکروه مظنون او محتمل او مقطوع، مثلاً یک چینی در مفردات آمده است.

در مفردات آمده است الأمانة مظنونة أو معلومة ... که آنجا قاعده‌اش این است که ظنّ آنجا به معنی عام است و احتمال را هم شامل می‌شود در فلسفه هم همین طور است که این قید نیست و با دقت در مطلب به نظر می‌آید خوف تأثر و تألمی است که در مورد حادثه ایست که بعداً اتفاق خواهد افتاد حالا قطعی باشد یا وهمی، یا احتمالی یا ظنی و یا ... و بعد خواهیم دید که در روان شناسی هم این جور تفاوتی برای خوف ذکر نکردند البته درجات ایجاد می‌کند، اگر قطع باشد نه تنها خوف نیست بلکه خوف شدیدتر است.

طلبه: فضیلت و رذیلت شدن خوف در جایی است که عذاب محتمل باشد یا خشم الهی، و الا اگر یقین دارد چه بگوییم، و بحث اخلاقی ندارد! یعنی مصداقی ندارد.
استاد: حرف سنجیده‌ای است و باید در آن تأمل کرد.

تفاوت جبن و خوف در علم اخلاق:

تفاوتی که بین جبن و خوف در علم اخلاق به شکل عموم و خصوص من وجه گذاشتند، در کتب اخلاقی آمده است که خوف غیر از جنب است، و جبن را این گونه تعریف کردند «سكون النفس عن الحركة الى الانتقال او غيره مع كونه او لا»، وقتی که جای انتقام و ضربه زدن یا دفع مکروه است، جایش هست ولی کسی اقدام

نکند، یعنی عملاً اقدام نکند، که تکیه‌ی جبن روی عدم اقدام عملی می‌آید، آرامش و عدم اقدام در جایی که شایسته‌ی اقدام است این را جبن گفتند، خوف امر قلبی است، و گفتند چون بین این‌ها عموم و خصوص من وجه است آن جایی که ممکن است کسی تأملی نداشته باشد که خوف وجود داشته باشد و در مقابل مکروهی که متصور است ناراحت نمی‌شود تألم نیست و خوف نیست ولی جبن هست، و هیچ حرکتی نمی‌کند و گاهی جبن هست یعنی عملاً اقدامی نمی‌کند به خاطر هر دلیلی اقدامی نمی‌کند و در اخلاق از این جبن اطلاق می‌شود. در علم اخلاق گفتند الجبن سکون النفس عما يستحسن والخوف تألم النفس، و السکون قد يحصل من غیر تألمه، بدون این که متألم باشد به هر دلیلی اقدام نمی‌کند البته غالباً این‌ها با هم هستند ولی قابل تفکیک هستند.

پس عدم انقذاح مبادی عمل برای انتقام و مقابله، جبن است جبن امر نفسانی است یعنی می‌گوید در او اراده پیدا نمی‌شود، این تصمیم برای عمل نیست خوف که تألم و آزار رحی است، آزار روحی هم نمی‌بیند ولی در مبادی اقدام هم منفذح نمی‌شود کما اینکه گاهی به عکس می‌شود آن خوف تألم قلب وجود دارد ولی علی رغم تألم قلب به سبب توقع مکروه علی رغم آن اقدام می‌کند. «اذا خفت نفسک عن امر قع نفسک فیه» علی رغم این که تألم نفسانی دارد و این مطلبی است که وجود دارد.

اصل مطلب این است که ما دو پدیده نفسانی داریم که این‌ها همیشه ملازم نیستند و بینشان من وجه است:

- یک پدیده تألم و آزار و ناراحتی است، تبعی است که به خاطر تصور ناخوشی آینده پیدا می‌شود و واقعا افسرده و پژمرده و ناراحت می‌شود این ناراحتی یک مقوله است

- یک مقوله این است که اراده لازم برای این که انتقام بگیرد مقابله بکند و اقدامی بکند در او وجود ندارد برای دفع یک مکروه؛ چون خوف موجب می‌شود که اراده پیدا بشود حالا گاهی هست که یک پدیده تألم است و گاهی یک پدیده‌ای است که اراده‌ای است که منجر به عمل می‌شود یا اراده‌ای است که منجر به عمل نمی‌شود، عدم اراده است پس یکی ألم یکی عدم اراده است، این دو واقعا دو پدیده است منتهی گاهی منطبق با هم می‌شوند به این که ألم برای او پیدا می‌شود و ناراحت می‌شود و آزار درونی برای او پیدا می‌شود و اراده‌ای هم ندارد که اقدام بکند ولی گاهی به عکس است آن تألم و آزار او را وامی‌دارد که اقدام بکند برای دفع مکروه و عدم وقوع در مکروه. اصل این تعبیر درست است.

ظاهر تعبیرشان گاهی است که خوف گویا پدیده نفسانی است، جبن یک نوع عدم اقدام عملی است ولی به نظر می‌رسد دقیقش این است بعید است که آن‌ها این دقت را نداشته باشند دقیقش این است که خوف و جبن هر دو

پدیده روان شناختی است منتهی خوف، تألم و آزار و ناخوشی درونی است، جبن، عدم انقداح اراده است، این که اراده برای انتقام و دفع مکروه نمی‌تواند در او پیدا بشود.

این دو پدیده می‌توانند بر هم منطبق بشوند، ممکن است از هم جدا بشوند یعنی بین این دو حالت روحی و روان شناختی که ما از آن تعبیر می‌کنیم به خوف و جبن.

گاهی خوف هست ولی عدم انقداح برای اراده و انتقام نیست. ترس هست، نه تنها عدم انقداح برای انتقام نیست بلکه این ترس موجب شده است که اقدام بکند برای این که در آن واقع نشود در اینجا خوف است ولی جبن نیست، خیلی جاها خوف است که جبن نیست، شجاع آن نیست که خوف نداشته باشد، این است که خوف دارد ولی این خوف او را به بی ارادگی نمی‌کشاند و او را مصمم می‌کند که این مکروه را کنار بگذارد و لذا گاهی خوف است ولی جبن نیست. نکته دقیق علماء اخلاق اینجاست که تحلیل روانشناختی قشنگی دارند خوف است ولی جبن نیست گاهی خوف است و جبن که این رذیلت می‌شود و آنجایی که خوف است ولی جبن نباشد حداقل در بعضی موارد فضیلت است ولی گاهی خوف است و جبن، یعنی هم آزار و ناخوشی روحی در اثر این تصور آینده‌ی بعد در او پیدا می‌شود هم این که او منفعل می‌شود و اراده‌ای در او پیدا می‌شود یعنی سکون و آرامی پیدا می‌کند که به سمت انتقام و دفع مکروه نمی‌رود و در این مورد اصل تحلیل علماء اخلاق خیلی قشنگ و درستی است.

در علم اخلاق کلاسیک برای انسان چهار بعد یا نفس قائل هستند که نفس ملکی، سبعی، بهیمی و شیطانی، یا عقل و غضب و شهوت و وهم با تعاریفی که در جامع السعادات و سایر کتب اخلاقی و طهارة الأعراف مسکویه می‌توان دید. آن‌ها شخصیت را بر اساس این چهار ضلع تعریف می‌کنند که گاهی از آن به عنوان قوا و گاهی نفوس می‌گویند نفس ملکی، نفس غضبی، شهوی، و وهمی یا به عبارت دیگر عقل غضب شهوت وهم و برای هر کدام هم کارکردهایی قائل شدند و خوف و رجاء در آن بخش غضب در قسم دوم قرار می‌گیرد و ترتیب جامع السعادات هم بدین شکل است. مبحث اول مربوط به عقل و حکمت و مبحث دوم مربوط به بحث غضب است که در ضمن بحث غضب مبحث خوف و رجاء هم مطرح شده است که سخن آن‌ها این است که روی نظریه وسطیت در اخلاق، می‌گویند: حد اعتدال اخلاق همان وسطیت است با آن تقاریب و تعابیری که خودشان دارند البته این نظریه از ناحیه کسانی خدشه‌دار شده است و حضرت آقای مصباح هم خدشهای به این نظریه وارد کردند، حضرت آقای جوادی این خدشه را قبول ندارند و از آن دفاع می‌کنند ولی آن امر کلاسیک که در طهارة الأعراف مسکویه و در کتب خواجه و در کتبی مثل جامع السعادات و محجة آمده است همین نظریه

وسطیت است و عمدتاً هم غیر از غزالی که غیر از چهارچوبه کلاسیک ما فاصله گرفته است غالب کتب اخلاقی ما بر همین چهار بخش بر همین چهار نفس و قوه‌ی اساسی انسان تنظیم شده است و در هر قوه گفته می‌شود آن حدّ اعتدال لازم است و مجموعه‌ی آن سوه قوه غضبی و شهوی و وهمی هم باید تحت سیطره حکمت باشد که به آن عدالت گفته می‌شود. این جور گفته می‌شود که ما چهار فضیلت اساسی داریم:

- حکمت، در آن حدّ وسط قوای عقلیست

- شجاعت، حد وسط در قوای غضبی است

- حیاء، حد وسط در قوای شهوی است.

- فراست، که حد وسط در قوای وهمیه است.

بعد می‌گویند این چهار جنس عالی قوای فضائل، ذیل عدالت قرار می‌گیرد که عدالت یعنی سیطره عقل و حکمت بر آن‌ها که آن هم باید باشد.

در هر یک از این چهار بخش، جنس فضیلت، همان حدّ وسط می‌شود و این چهار مفهوم می‌شود و مقابل این‌ها افراط و تفریط است، ذیل این‌ها انواعی از مسائل قرار می‌گیرد این چهارچوبه کلان اخلاق کلاسیک و سنتی ماست که مبانی خاص خودش را دارد و بخشی از آن درست است و قابل دفاع است.

بحث خوف و جبن و شجاعت و تهور در مقوله دوم یعنی غضب قرار می‌دهند یعنی حالتی که انسان باید داشته باشد که مکروهات را دفع کند، شهوت، جلب و جذب است، و غضب دفع است، جاذبه و دافعه است و در این دافعه می‌گوید انسان باید در یک نقطه‌ی اعتدالی باشد که شجاعت است و مقابل جبن و تهور است. تهور، طرف افراط، جبن طرف تفریط است و شجاعت نقطه‌ی اعتدال و وسط است البته شجاعت و جبن و تهور همان با آن مقوله‌ی پدیده دوم مربوط است، شجاعت یعنی این که به جا اقدام می‌کند، جبن آنی است که اقدام نمی‌کند، تهور این است که بی‌جا همین طوری اقدام می‌کند منتهی خود این پدیده‌ها با خوف ربط دارند گرچه هم پوشی کاملی ندارند با خوف و عدم خوف هم پوشی کاملی ندارند به این مناسبت خوف هم مورد بحث واقع می‌شود، بود و نبود خوف روی شجاعت تأثیر دارد آنجا مطرح می‌شود بنابراین علم اخلاق علاوه بر نکات قبلی، نکته مهمش این جاست که پدیده خوف به عنوان یک پدیده روان شناختی از نگاه اخلاق از حیث این که وصف فضیلت و ردیلت پیدا بکند مهم است.

لغت، تعریف شرح الاسمی می‌کرد و تفاوت آن با لغات متناظر و مشابه را بیان می‌کرد.

فلسفه در مبحث مقولات و جواهر و اعراض تحلیل فلسفی می‌کرد که جایگاه خوف در سلسله مراتب اجناس و فصول و در مقولات کجاست؟ در علم النفس هم از منظر کلی این چه نوع ویژگی دارد را بحث می‌کرد.

در علم اخلاق با مقدمات مذکور، خوف را از حیث این که نسبتی با فضیلت و رذیلت پیدا می‌کند مورد بحث قرار می‌دهد چون اخلاق، بی‌بحث عن الفضائل والرذائل، موضوعش فضیلت‌ها و رذیلت‌ها است، حالا یا تمام اخلاق فضیلت‌ها و رذیلت‌های روحی است یا این که نیمی از اخلاق، فضائل و رذائل است و نیمی هم افعال و رفتارها است در هر حال فضائل و رذائل در این بخش قرار می‌گیرد. این پدیده روانشناختی به دلیل این که به نحوی در حوزه اختیار قرار می‌گیرد و می‌تواند موصوف به حسن و قبح بشود، حسن و قبح اخلاقی بشود با این زاویه‌ی دید حسن و قبحی که نتیجه‌اش فضیلت و رذیلت است در اخلاق مورد بحث قرار گرفته است و جایگاهش هم در این فقه چهار طبقه ای در همان طبقه غضب قرار می‌گیرد و با این نگاه اخلاق می‌گوید خوف دو نوع است: ممدوح، مذموم

اگر کتب اخلاق مثل جامع السعادات و طهارة... را ملاحظه بفرمایید همان جا ذکر شده است که الخوف علی قسمین: الممدوح المذموم، بعد خصوصیات هر دو را ذکر می‌کند.

علم اخلاق در نگاه اولیه ممدوح و مذموم افعال را مشخص می‌کند ولی اگر دقیق بشویم در علم اخلاق هم درجاتی نظیر احکام خمسسه وجود دارد مدح تام، مدح درجه ضعیف‌تر، مذمت همین طور، و گاهی هم ممکن است چیزی نه ممدوح باشد و نه مذموم باشد از اوصاف نفسانی، و در واقع ما با نگاه حسن و خلق و با نگاه اخلاقی قبل از این که به سراغ فقه و تعیین استحقاق ثواب و عقاب برویم چه با نگاه عقل مستقل یا حتی با نگاه شرع، آنی که می‌توانیم راجع به رفتارها و به خصوص صفات پنج داوری داشته باشیم بر وزان آن احکام خمسسه؛

- مدح تام «مدح مطلق»؛ مدح نسبی. وزانشان، وزان واجب و مستحب است.

- ذم تام؛ ذم نسبی، وزانشان، وزان حرمت و کراهت است.

- جاهایی که نه حرمت و کراهت و نه مدح و نه ذمی است.

گاهی هم این تقسیم را ریز نمی‌کنند و می‌گویند ممدوح و مذموم

درجات ممدوح را تفکیک نمی‌کنند، آن چه را که نه مدح است و نه ذم؛ می‌گویند عملاً معلوم می‌شود.